



سرشناسنامه: زینب، اطهری، ۱۳۶۶
عنوان و نام پدید آورنده: آن کیست که یاری بدهد حیوان را؟! / مجموعه رباعی زینب اطهری.
مشخصات نشر: انتشارات آنان ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری: ۵۴ص
شابک: ۹۷۸۶۳۲۵۱۱۱۶۰۸-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره: pir8334
رده بندی دیویی: ۸۶۲/۸۱۰
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۲۶۹۸۸

آن کیست که یاری بدهد حیوان را؟!

مجموعه رباعی

زینب اطهری

ناشر: آنان

طراح جلد: شیرین افراسیابیان

صفحه آرا: غلامرضا خداارحمی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۴

تیراژ ۱۵۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰ هزار تومان

تلفن: ۰۹۱۸۳۴۳۷۰۴۷-۰۹۳۵۴۴۱۷۹۳۰

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

آن کیست که یاری بدهد حیوان را؟!

مجموعه رباعی

زینب اطهری

۱

از سوزِ صدای بی صدایان بنویس!
از ظلم و سکوتِ سردِ انسان بنویس!
بسیار نوشته‌اند در بابِ بشر
امروز تو درباره‌ی حیوان بنویس!

۲

گویا غارِ همیشه‌اش تنهایی ست..
آنجا کارِ همیشه‌اش تنهایی ست..
یک شیرِ میانِ جمعِ انسان و قفس
تنها یارِ همیشه‌اش تنهایی ست..

۳

به مقصد خویش باورش را گم کرد
در باد مسیر آخرش را گم کرد
آرام نفس کشید آزادی را
وقتی خبری کبوترش را گم کرد

۴

در کنجِ سرا، سکوتِ آرامی بود
پاییز، صدایش سوتِ آرامی بود
ما هر دو به تنهایی خود مشغولیم
هم‌خانه‌ام عنکبوتِ آرامی بود

۵

هرجند دلش ریخته، هر چند شکست
آمد وسطِ مسیر و راحت را بست
تنهایی و دلشکستگی تقدیرند
این کوه، دلش گرم به پشتِ خودش است

۶

تقدیم به ماری

وقتی که در آغوش منی شادی تو
مانند خرابه های آبادی تو
هر جا بروم پشت سرم می آیی
آن قاصدک سواره بر بادی تو

۷

از مقصد غایی اش مسافر افتاد!
در حسرت پرواز که آخر افتاد!
صیاد! چه میزبان تلخی بودی
در تور، پرنده‌ای مهاجر افتاد!

۸

یک سایه‌ی افتاده و پنهان در من
دنبال پناهگاه و درمان در من
مشغولیِ انسان پریشان در تو
تنهایی حیوانِ گریزان در من

۹

قربانی هر سکوت، فریادی بود
هر صید برای خویش صیادی بود
دور از خود و نزدیک به هر مغروقی
منجی که درون جلدِ جلّادی بود

۱۰

غم می‌چکد از سیاهی پرهایش
شد کوچه و خون گواهی پرهایش
از پنجره، تیر شوم به سوی کلاغ
خورده‌ست به بی‌گناهی پرهایش..

۱۱

از گوشه نمی شود عزیمت را دید
پشت در و پنجره، طبیعت را دید
از پرده‌ی پلک‌های خود فهمیدم
بی پرده نمی توان حقیقت را دید

۱۲

سخت است پریشانیِ خود را دیدن
از فاصله حیرانیِ خود را دیدن
زرافه‌ی بیچاره شدن از بالا
آینده‌ی ویرانیِ خود را دیدن..

۱۳

انسان، تله‌ی مرگ به پای چشمه
خونریزی حیوان و عزای چشمه
در سوگِ محرمِ حقیقی‌ست جهان
کورابِ فریب است به جای چشمه

۱۴

از صبح کرانه‌های بالا شادند
گل‌ها و جوانه‌های بالا شادند
سیل آمده خانه‌های پایین غرقند
سیل آمده خانه‌های بالا شادند!

۱۵

آن میله غم همیشه‌ی پنجره بود
مسدود شدن که پیشه‌ی پنجره بود
دل‌باخته‌ی گلی درون گلدان
پروانه اسیر شیشه‌ی پنجره بود

۱۶

در قابلمه قل‌قلِ آبی مسدود..
مانند سیاه‌چالِ خوابی مسدود..
انسان و گرسنگی بی‌پایانش
خرچنگ میان پیچ و تابِ مسدود..

۱۷

بازارِ فروش ماهیان دید آنجا
ساقطور و صدای ضربه..ترسید آنجا
هنگامه‌ی ظهر است نمی‌تابد نور
خون ریخته از گردن خورشید آنجا

۱۸

در چشم، تمامِ «من» تان خوابیده!
آنجاست که اهریمنتان خوابیده!
خفاش نبود دشمن صبح شما
در آینه‌ها دشمنتان خوابیده!

۱۹

از گوشت او، از استخوان و جانش
از پوست او و شیرهی پستانش
تاراج پر از غفلت انسان‌ها، تا
گاوی پی‌وانتی که فرزندانش..

۲۰

سگ‌های غریبِ باغ‌ها را دیدم
معصومیتِ الاغ‌ها را دیدم
آن بکرترین سیاهی ممکن بود
زیبایی نابِ زاغ‌ها را دیدم